

# فلقل روسپاه

## راه نورد (۲)

امنیت شهرهای ساحلی طبعاً با حوادث پای تخت ارتباط داشته، چنانکه وقتی عبدالرزاق سمرقندی در بازگشت از هند، به هرموز رسید (۸۴۸/هـ ۴۴۴م). گوید: «... در هرموز خبر ضعف مزاج همایون حضرت خاقان سعید رسید، و اطراف ممالک عراق و فارس و سواحل دریا بار از نهب این واقعه چون بید می لرزید، و تجار اقالیم عالم - که در آن بندر معظم بودند - از روی اضطراب توقف نمودند، و فقیر هم ازین جهت هفتاد روز در آن گرمای جانسوز هرموز بی اختیار ماند...»<sup>۲۰</sup>.  
در باب سختی راه و مشکلات سفر دریائی - که حافظ هم میگوید: غلط کردم که یک موجش به صد گوهر نمی آرد، سفیر شاهرخ تیموری تنها از یک مورد آن اینطور یاد می کند.  
وقتی عبدالرزاق سمرقندی از مسقط به هرموز می آمده گوید: «کشتی از مسقط سفری شده به

۲۰. مطلع سعدین ص ۸۴۶

سمرقندی بعداً از طریق ترزک و بیمنند و فارغان، به سبب ضعف در محقه روان شد و به ولایت سیرجان آمده، «سعادت زیارت حضرت شاه شجاع کرمان علیه الرحمه که از کبار مشایخ مقدم و ابنای ملوک معظم بود - دریافت، و نظاره قلعه سیرجان که در همه جهان بدل ندارد نمود، و در قریه مشیز، دولت ملازمت شیخ بزرگوار و ولی روزگار مولانا شمس الدین محمد اسفاخی رحمه الله - که در قافله حضرت شیخ الاسلام بهاء شیخ عمر قدس سره به حجاز فرموده بود از مکه به مصر رفته و زیارت انبیاء علیهم السلام دریافت و از راه دریا به هرموز آمده بود [دست داد] و ملازم رکاب آن جناب به هرات رسید.»

بندر خور فغان<sup>۲۱</sup> آمد و یک دو روز آنجا متوقف شد. در آن اثنا شبی چنان گرم گشت که هنگام صبح گفتمی آسمان آتش در جهان افروخت... صبح، هر چند مرغ که بر درختان از فاخته و قمری و زاغ و گنجشک و غیرها آشیان داشتند همه مرده در پای درختان افتاده بودند... و مرغان بی جان در پای درختان چندان فتاده بودند که محاسبان به سرحد شمار آن پی نمی بردند، و از خور فغان باز کشتی روان شده، به دوازدهم ماه صفر، روز چاشتگاه، به شهر هرموز رسید، و از بندر هنور تا به هرموز به مدت هفتاد و پنج روز آمد...<sup>۲۲</sup>

ابن بطوطه که حدود ۷۵۰هـ/۱۳۴۹م. از هند و هندوچین و چین بازدید کرده، وقتی از مالابار می گذرد. توضیح میدهد که گاهی دیده میشود که تاجری با صدتن باربر - که متاع او را حمل می کنند راه میرود... او گوید من راهی امن تر از این جاده ندیدم. درین جا دزد را بر سر یک دانه نارگیل می کشند. میوه های درختان که بر زمین می افتد کسی آن را برنمیدارد تا صاحبش بیاید و جمع کند.<sup>۲۳</sup> ابن بطوطه وقتی از طریق افغانستان به هند میرفت یک هدیه هم برای پادشاه هند برد و آن یک بار شتر پیکان بود - یعنی سلاح جنگی که از غزنه خرید و همراه برد. و خود گوید این بهترین هدیه است که معمولاً برای شاه می برند<sup>۲۴</sup>. و چنان مینماید که این نخستین نوع معامله اسلحه باشد، سلاح بد هند و کالای مصرفی بیاورند.

سفرنامه ابن بطوطه درباره هند یکی از مهمترین و مفصلترین سفرنامه هاست و بیش از نصف این کتاب مربوط به سفر هند اوست و چون بنا بر آن است که من از حق کرمانیان همیشه دفاع کنم، این جا هم عرض می کنم که راهنمای ابن بطوطه در سفر هند یک کرمانی بوده است - که نام میرمیران داشته - و این نام به صورت امیرامیران ترجمه شده، و خود ابن بطوطه در پایان کار این جوان گوید: من رفیقی داشتم به نام امیرامیران - که از اهل کرمان بود - و از جمله دلاوران به شمار می آمد. اسبی اشهب به او بخشیدم. امیر [امیران] خواست اسب را براند، رم کرد و او را از پشت بینداخت چنانکه بمرد، خداوند بیامرزدهش<sup>۲۵</sup>، و این واقعه در حوالی رودخانه گنگ روی داده است.

ابن بطوطه که در جاوه و مالابار و هند سفر داشته، در مورد درخت فلفل می نویسد: «درخت فلفل مانند درخت مو است، و آنرا در برابر نارگیل غرس می کنند و فلفل مانند مو خود را در نارگیل پیچیده بالا می رود، برگهای آن شبیه گوش اسب است و میوه آن به شکل خوشه های کوچک است که دانه آن مانند دانه ابوقتیبه (۹) در هنگام سبزی می باشد.

موقع پاییز فلفل را چیده روی حصیرها جلوی آفتاب پهن می کنند همانطور که انگور را به

۲۱. در کتب جغرافی. خور فغان نوشته شده.

۲۲. مطلع سعدین ص ۸۴۴

۲۳. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد ص ۶۴۶

۲۴. ایضاً ص ۴۵۴ و این البته غیر از بار پیکان امروزی است که کالای قاچاق است.

۲۵. ترجمه سفرنامه ابن بطوطه، ص ۵۶۹

افتاب می دهند تا کشمش شود. فلفل ها را پهن کرده به هم میزنند تا خوب بخشکد و سیاه گردد، بعد آن را به بازرگانان می فروشند.»

ابن بطوطه می نویسد: مردم در مملکت ما خیال می کنند که فلفل را روی آتش بو می دهند و انقباضی که در پوست آن پیدااست ازین حاصل میشود. در صورتی که این طور نیست و پوست آن بر اثر تابش آفتاب جمع میشود.

من در شهر کالکوت دیدم که فلفل را مانند ذرت که در ممالک ما معمول است با کیل می فروشند.<sup>۲۶</sup>

حرف ابن بطوطه درست است، فلفل را در هند به خروار میفروختند و در بین راه - کرمان و شیراز و بصره به من و کیلو، و وقتی به صور و آتن و رم میرسید، فروش آن به مثقال و قیراط صورت میگرفت. من مخصوصاً از ریزترین کالائی تجارتی صحبت به میان آوردم. از دانه ای فلفل سیاه که از - عدس کمی بزرگتر است. ولی یک دانه آن که توی یک کماجدان آبگوشت بیفتد، ده تا «آفک» به دهن خورنده آن خواهد زد و خورنده بعد از غذا متوجه میشود که: - هم دهان کرد آبله، هم حلق سوخت.

این همان کالای دهن سوزی است که در زمان تیموریان از هند به یمن می رسیده و کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی در سفرنامه خود بدان اشاره می دارد و گوید:

«... گویند، پادشاه بیجانگر سیصد بندر دارد هر یک قرینه کالیکوت، و درخشکی دو سه ماه [راه] شهر و ولایت اوست، و کالیکوت و چندبندر که متصل آنست تا قایل - که در برابر سراندیپ - که سیلان نیز گویند - واقع است. همه را ملیبار می نامند. و جهازات از کالیکوت به مکه مبارکه - زادهاالله تعالی تکریماً - میرود و اکثر فلفل می پرند،...»<sup>۲۷</sup>

یک مأمور ایرانی که در عصر صفویه به سیام مسافرت نموده، در جزء درآمد هلی مهم پادشاه سیام از فلفل نام می برد، و گوید فلفل دو قسم است: یکی فلفل متعارف و دیگر دار فلفل که اغلب خوراک مردم هند است و در آنجا به هم میرسند. درخت فلفل متعارف از نوع درخت عشقه (پیچک) و درخت دار فلفل از قبیل درخت مورد است، و آنقدر به هم میرسند که به ولایت دیگر برده و می فروشند و قدری انتفاع از آن می پرند.<sup>۲۸</sup>

وقتی ابن بطوطه از عدن عبور می کند توضیح می دهد که کشتی های بزرگ هندی که از کنایب و تانه و کولم و کالکوت و فندرابنه و شالیات و منجرور و فاکنور و هنور و سنداپور و سایر بنادر هندوستان حرکت می کنند به بندر عدن می آیند، و بازرگانان هندی و مصری درین شهر سکونت دارند، و بازرگانان عدنی ثروت هنگفت دارند و غالباً هریک از آنان به تنهایی یک کشتی بزرگ را با

۲۶. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد ص ۶۴۷.

۲۷. مطلع سعدین، ص ۷۸۷.

۲۸. سفینه سلیمانی، محمد ربیع، تصحیح دکتر قاروقی، ص ۱۵۲.

کلیه محمولات آن مالک می‌باشند.<sup>۲۹</sup>

ابن بطوطه که در ۸۷۵۰/۱۳۴۹م. در مغادیشو<sup>۳۰</sup> بوده صحبت از کالاهای هندی - از جمله تنبول هندی و فوفل در این شهر کرده است و همو گوید که در سر سفره مقداری ترشی لیمو و خوشه‌های فلفل که توی سرکه یا آب نمک انداخته بودند با زنجبیل سبز و انبه به عنوان چاشنی غذا خورده است.<sup>۳۱</sup>

فلفل از روزگار قدیم کاربرد پزشکی داشته، خصوصاً نوع سفید آن، در ذخیره خوارز مشاهی اشاره شده که «پلپل از ابزار دیگ است، و از آن سپید، و هم سیاه باشد، گرم و خشک است. و پلپل سفید قوی‌تر از سیاه است...»

وقتی هرون الرشید از سبزواری عبور میکرد بیمار شد. بختشوع طیب در خدمت خلیفه بود. او را به فلفل سفید حاجت بود در معالجت وی. به حمویه دهقان قریه کهناب گفت: ای دهقان، ما را به فلفل سفید احتیاج است و تدبیر آن بر تو فرض است - که میزبانی کم دانگی نباشد. حمویه متحیر به خانه آمد. دختری داشت عاقله. [دختر گردن بند خود را پیش پدر نهاد و دانه‌های آن را از هم گسست] و گفت: آن عقد گسسته پیش خلیفه برو بگو که در خانه ما فلفل سفید بود، اما چون ظل رایت خلیفه عهد برین خاک افتاد، فلفل سپید مروراید قطری خوش آب گشت. حمویه وصیت دختر به کار بست و آن خلیفه را خوش آمد و فرمود تا خراج کهناب وضع کردند.<sup>۳۲</sup>

این گیاه سودمند تنها برای چاشنی زدن غذا به کار نمی‌رفت، در نقاط مرطوب، خصوصاً، یک نوع تأثیر دوائی و داروئی داشته، و به همین دلیل برای اطراف مدیترانه، یا نقاطی که آب و هوای مدیترانه‌ای داشته‌اند، از کالاهای پراستعمال به شمار میرفته است.

عصاره فلفل که جنبه داروئی دارد پپیرین Piperine خوانده میشود و از الکل‌وئیدهاست و اسید مالیک و اسید اوریک از آن گرفته میشود. روغن فلفل نیز که جوهر سبز رنگ تند تلخی است خود داروئی بشمار میرود. در خاصیت فلفل<sup>۳۳</sup> قدیمی‌ها نوشته‌اند: «... و ایدون خواندم اندر کتاب که منوچهر را به ده سال اندر، از شهر آمل بیرون هیچ چیز نایست مگر پلپل که ایشان اندر دیگها کردند، و از آن [نشکیتندی] که فلفل هر رطوبت را ببرد. آن شهر بر لب دریاست و هواس با رطوبت است، و این فلفل از زمین هندوستان برند آنجا - و همه جهان.

پس منوچهر حکماء را گرد کرد و گفت این کار پلپل را چه حبلت کنید؟ که بدین هوای شهر اندر از و چاره نیست. حکماء منوچهر را گفتند: ایدر یکی تره است - زنجبیل خوانند. بفرمای تا آن را

۲۹. ترجمه سفرنامه، ص ۲۷۴.

۳۰. مغادیشو هم یک کلمه فارسی است و ترکیب مغ در اول آن پیداست.

۳۱. ایضاً ص ۲۷۸.

۳۲. حماسه کویر ص ۴۹۸ نقل از تاریخ بیهق.

۳۳. سلمان ساوجی گوید: خاصیت کافور مجوئید ز پلپل...

در دیگها می‌کنند به جای فلفل. منوچهر شاد شد، و آن تره را به جای فلفل کار بستند و تا امروز آن تره همچنان است. و منوچهر را از بیرون آن شهر حاجت نبود، پس چون ده سال برآمد، افراسیاب بر دَرِ طبرستان ستوه شد و سپاه ترکان ستوه شدند. افراسیاب با منوچهر صلح کرد و افراسیاب بازگشت. اکنون بدین کتاب اندر محمد بن جریر ایدون گوید که صلحشان بر آن شرط بود که: <sup>۳۴</sup>

یاقوت در معجم البلدان، از قول سیاحان گذشته از آن جمله ابودلف، مسعر بن مهلهل - که در عصر سامانیان - از آل ولایات دیدن کرده مطالب جالبی در خصوص شهرهای مرزی چین و هند می‌نویسد: آنها اغلب مشرک و گاوپرست‌اند، و همانها هستند که سنگ باران را در اختیار دارند. او وقتی از شهر سندابل گذشته توضیح می‌دهد که آنجا مرکز چین است (لابد مرکز یک بخش از چین). از دیوار و باروهای شهر صحبت می‌کند. و از ترکان و هندوهای مقیم آن بحث به میان می‌آورد و یکی از رجال آن شهر دختر خود را به نوح بن نصر داده بوده است و دختر را با دو بیست خادم و سیصد جاریه به خراسان فرستاده بوده است.

سفیر امیرنصر سامانی که به سندابل رفته بوده مطالبی در باب آن مینویسد، و سپس از شهری به نام فلفل نام میرد، و گوید «خرجت منها الی بلد الفلفل و شاهدت نباته» و ظاهراً این همان ولایت است که صاحب حدود العالم گوید: به نزدیک ایشان کوهی است، برو خیزران و دارنیزه و پلپل و جوز هندی بسیار روید.

از گفتار او برمی‌آید که شهری به نام فلفل در مرز چین و هند وجود داشته، و لابد به دلیل این که این درخت در آنجا زیاد بوده بدین نام مشهور شده، همانطور که امروز دارجلینگ چائی مشهور به نام شهر خوانده میشود.

آن سفیر توضیح می‌دهد که درخت فلفل یک درخت عادی است و مرتب آب از کنار آن عبور می‌کند. باد که میوزد دانه‌های آن میریزد و اغلب از روی آب آن را جمع می‌کنند. اغلب خود رو است «شجر حرّ لامالک له» پادشاه ازین درخت مالیات می‌گیرد، تابستان و زمستان میوه می‌دهد و به شکل

۳۴. ترجمه تاریخ بلعمی، تصحیح بهار و پروین گنابادی ص ۳۴۷.

البته آن زنجبیل که در مازندران بوده لابد خاصیت زنجبیل هند را هرگز نداشته، به دلیل آن که دوام نکرده، و از قدیم هم ما دو بیت شعر داشته‌ایم که هرچند در مقام ادبی در سطح بالا نیست، اما چون گویای واقعیتی است خودش یک پا ضرب المثل و مثل سائر شده است و من چاره‌ای ندارم جز آنکه آنرا تکرار کنم، که گوید:

شکر مازندران و شکر هندوستان	هر دو لب دوزند، اما این کجا و آن کجا؟
دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه	هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا؟

سیاح از همان جا به شهر مرکز کافور رسیده و قامرون یا قماریان را دیده و همانجاست که گوید عود قماری منسوب به آن است.

لفل در چهار فصل میوه میدهد، هر بوته صدها خوشه و هر خوشه اقلأ صدदानه دارد - و اینها همه خاصه فلفل سیاه است. بوته‌اش قریب سی فوت بلندی دارد و یک بوته گاهی چهل سال عمر میکند. چهل سال پیش سالی ۱۷۰ میلیون پوند (هر پوند حدود نیم کیلو) فلفل از هند صادر شده است و این بر طبق آمار دائرةالمعارف بریتانیکا است.

انواع مختلف دارد که معروفتر از همه سیاه و سفید و سبز باشد که فلفل دراز فرنگی است. فلفل را گاهی میان قهوه‌زار و چائی کار هم میکارند. از دوسالگی شروع به میوه دادن می‌کند. مرکز کشت آن هند و تایلند و جزایر جنوب اندونزی است و به قدرت خدا در جاهای دیگر رشد نمی‌کند. هند هلند، هنوز هم از بزرگترین تولیدکنندگان کائوچو و روغن نخل و بوکسیت و قلع و نارگیل و چای و فلفل و قهوه و توتون است.

در تمام قرون وسطی ژنوا و ونیز در ایتالیا مرکز بزرگ توزیع فلفل و سایر ادویه هندی بوده‌اند و تجار ثروتمند و صاحب کشتی بیشمار داشته است. یک نقطه در وردن فرانسه بنام دماغه فلفل Côte du Poivre معروف است که احتمالاً بدلیل ورود همین کالا به آنجاست. مارکوپولو در قرن ۱۳ میلادی = هفت هجری به هوای همین ثروت به شرق آمد و عجیب آنکه مقداری فلفل از هند به چین هم به سوغات برده است.

کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، ششصد سال پیش، در مورد آبادانی بندر کالیکوت گوید: «... بندریست امن آباد، قرینه هر موز در جمعیت تجار هر بلاد و دیار و یافتن نغانس بسیار از اجناس دریابار، خاصه مملکت زیر باد و حبشه و زنگبار، و گاهگاه از جانب بیت‌الله و سایر بلاد حجاز جهاز آید، و مدتی به اختیار در آن بندر توقف نماید... در آن شهر امن و عدل چنان است که تجار که در ثروت نقش بحار (۴) دارند، به آنجا از دریابار مال بسیار آرند، و از کشتی به در آورده در کوچه و بازار اندازند، و مدتی به ضبط و محافظت آن نپردازند، و امینان دیوان محافظت نمایند و شب و روز گرد آن برآیند، و از فروشند زکوة **چهل یک** ستانند، والا به هیچ وجه تعرض نرسانند...»<sup>۳۶</sup>

یک شرکت هلندی در سال مالی ۱۷۶۰/۱۱۷۴ هـ مبلغ ۴۶۴۶۰ فلورین یا گیلدر هلندی تنها از تجارت فلفل سود داشته است و کل فروش آن ۱۱۰۶۲۰ فلورین بوده است.<sup>۳۷</sup>

یک تاجر هلندی، فان کنیه‌اوس در آن سالها - زمان کریم‌خان، تخمین می‌زد که میتوان نزدیک

۳۵. معجم البلدان، یاقوت حموی، ذیل کلمه صین. (=چین).

۳۶. مطلع سعدین، ص ۷۸۱.

۳۷. هلندیان در جزیره خارک، ویلیام فلور، ترجمه ابوالقاسم سری ص ۱۶۵ و ۱۶۹.

سیصد هزار پوند فلفل سیاه را در خلیج فارس به فروش رساند.<sup>۳۸</sup> البته این تخمین بسیار زیادتر از آن چیزی است که واقعاً فروش میرفت.

با این حال فلفل یکی از پر فروش ترین کالاها در سراسر جهان بوده. بنابراین خارک تنها آن مقدار از فلفل را دریافت میکرد که باتاویا از دیگر تجارتخانه‌های خود دریغ میداشت.<sup>۳۹</sup> از آنجا که هیچ وقت عدد هفت دست از سر تحقیقات منحلص برنمیدارد، اتفاقاً رشته‌های مختلف راه ادویه Spices - و راه فلفل نیز هفت گانه است که به ترتیب یاد میشود و همه این راهها پیوند پیدا می‌کند به راه اصلی ابریشم که شرق و غرب عالم را به هم می‌پیوندد.

- ۱- راه پیشاور به طورخم و لندی کتل و جلال آباد و ماهی پر و کابل و بلخ.
- ۲- راه قصدار و طیس و چابهار و فهرج و سیستان و فراه و هرات.
- ۳- راه هرموز (میناب) و جغین و کامادی (جیرفت) و کرمان و راور و طیس و نیشابور و بیهق.
- ۴- راه جرون (بندرعباس) و گهره و سیرجان و پاریز و رفسنجان و یزد و ساقد و شاهرود.
- ۵- راه سیراف و بوشهر و کازرون و اصطخر (شیراز) و قمشه و اصفهان و کاشان و قم و ری.
- ۶- راه ابله (بصره) و بابل (بعداً بغداد) و حلب و موصل و حران.
- ۷- راه عیذاب و عدن و مکه و مدینه و بیت المقدس و غزه و صور.

برای اینکه میزان فاصله شهرهای قبل از اختراع موتور برای شما به دست آید عرض میکنم که سفر بوشهر به شیراز ۱۶ روزه و شیراز به اصفهان ۱۶ روزه و اصفهان تازی ۲۵ روزه و بندر میناب تا کرمان ۳۵ روز و بندرعباس تا یزد ۳۵ تا ۴۰ روز و از نوشکی تا سیستان ۳۰ روزه و از سیستان تا طوس (مشهد) ۳۰ روزه طول می‌کشیده و همه این سفرها با شتر انجام میگرفته<sup>۴۰</sup>. سفر با قاطر و چارپا درصد کمتری وقت میگرفته ولی از نظر کاروان سودمند نبوده، با این مقدمات، متوجه میشویم که در هر قدم که کاروان پیش میرفته چه مبلغ سورشارژ برای ضریب بار در فاصله اضافه میشده که طبقاً به قیمت کالا افزوده میشده است.

این که فاتحان بزرگ عالم و قهرمانان تاریخ، در جزء برنامه آنها، یکی هم فتح هند، یا لاقلا هجوم و سفر به هند عموماً گنجانده شده بود، برای این بوده که راه هند را کو تا هتر کنند، یا اقلأ از راه میان‌بر با ثروت هند مربوط شوند.

ادامه دارد

۳۸. ایضاً همان کتاب ص ۱۷۱.

۳۹. ایضاً همان کتاب ص ۱۷۱.

۴۰. استخراج از گزارش شرکت نفت ایران و انگلیس سابق، برای طرح راه آهن سازی انگلیس - ۱۵ زویه ۱۹۱۱ م. ۱۷ / رجب ۱۳۲۹ هـ - زمان سلطنت احمدشاه. (نقل از تاریخ اقتصادی چارلز عیسوی، ترجمه یعقوب آژند. ص ۲۹۶.